

زن‌ها گیسِ جمهوری می‌بافند

روایتی از جمهوری خواهی در ایران سال ۱۳۰۲ خورشیدی

شیرین کریمی



دنیای تمدن امروزی دیگر برای یک ملت مالک‌الرقاب و تاج‌دار نمی‌پسندد،
 اعلیٰ حضرت قدر قدرت، قضا سَطَوْتُ نمی‌پرستد،
 قیصر آلمان و سلطان تُرک را از تخت سرتگون می‌سازد.
 حزب جمهوری ایران، روزنامه‌ی ستاره ایران، شماره ۲۶ اسفند ۱۳۰۲

مقدمه

در زمستان سال ۱۳۰۲ خورشیدی احمدشاه قاجار پادشاه مشروطه بود، حدود هفده سال از انقلاب مشروطه می‌گذشت، در این مدت جنگ جهانی اول در گرفت و پس از آن قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس و کودتای ۱۲۹۹ روی داد که هر کدام تأثیرات سیاسی و اجتماعی زیادی بر جامعه‌ی ایران و افکار عمومی ایرانیان داشت. چهار دوره مجلس شورای ملی تشکیل شده بود و در بهمن ماه ۱۳۰۲ دور پنجم مجلس آغاز شد. در این مجلس قرار بود شکل حکومت بعدی ایران تعیین شود. متن حاضر روایتی است از وقایع آن زمستان.

عنوان متن «زن‌ها گیس جمهوری می‌یافتند» برگرفته از توصیف مهدی‌قلی‌خان هدایت مخبرالسلطنه است و چنین توصیفی بی‌تردید برآمده از حرکت‌ها و صداهای زنان در آن روزگار بوده است.

اکنون در روزهایی به سر می‌بریم که بیش از چهار ماه از برآمدن خیزش اعتراضی-انقلابی «زن، زندگی، آزادی» در ایران می‌گذرد و حضور زنان در این اعتراضات بسیار چشمگیر و اثرگذار بوده است. امروز نیز مانند سال ۱۳۰۲ خورشیدی صداهای مختلفی برای شکل مطلوب حکومت بلند شده است. امروز در ایران، بسیاری از کنشگران سیاسی یا در زندان‌ها هستند یا مجبور به سکوت شده‌اند، در این سکوت اجباری، ولو بسیار کوتاه، بازهم بانگ «ابوعطا» از «قورباغه‌ها» برخاسته است. بازهم در پوشش «ضرورت اتحاد» (بخوان: «وحدت کلمه») و «ائتلاف فراگیر» و انتخاب «وکیل» برای دوران «گذار به ایران آباد و آزاد»، «رضا پهلوی» به «وکالت» برگزیده می‌شود. این در حالی است که همو پیش‌تر و در پی مرگ پدرش سوگند پادشاهی خورده بود و شماری از

حامیان و همچنین مادرش به صراحت خواستار بازگشت نظام پادشاهی به ایران بوده‌اند.

در سال ۱۳۰۲ خورشیدی پدربزرگ همنامش رئیس‌الوزرا بود. سابقه‌ی جمهوری‌خواهی در ایران به ده‌ها سال پیش از آن برمی‌گشت، در زمستان سال ۱۳۰۲ رضاخان میرپنج نیز ابتدا اعلام کرد که خواستار نظام جمهوری است، اما روز دوم فروردین ۱۳۰۳ در سرسرای مجلس شورای ملی لحظه‌ای درنگ کرد و مواضعش را تغییر داد.

بی‌شک خواندن آنچه ۹۹ سال پیش بر ما رفت سبب می‌شود وضعیت امروز را بهتر درک کنیم؛ امروز که شعارهای معترضان خبر از بلوغی سیاسی و اجتماعی می‌دهد، بسیاری از مردم معترض ایران شعار می‌دهند «نه سلطنت، نه رهبری، دموکراسی، برابری» و «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر»؛ امروز که زنان با بریدن گیسوانشان آیین سوگ به جای می‌آورند و همزمان جامه‌ی رزم می‌پوشند، بسیاری از آنان همچنان چاووش‌خوان جمهوری‌اند و «گیس جمهوری می‌بافند».

زمستان سال ۱۳۰۲ خورشیدی

در آن زمستان مردم از وضع قدیم خسته بودند. برخی رجال کم‌کار و مهمل بودند. بعضی وجاهت نداشتند. بعضی با خارجی‌ان درست کنار نمی‌آمدند. هتاک‌ی‌گرایی بر بغض‌ها و عداوت‌ها می‌افزود. اعصاب مردم خسته و فرسوده و مرض عصبی شدیدی همه را از پای درآورده بود و معلوم نبود دعا بر سر چیست.^۱ خاطر احمدشاه آشفته بود. جسته‌جسته صحبت‌های ناگوار به گوش مبارک می‌رسید و از سیمایش یأس می‌بارید. مزاجاً علیل و عنایتش به امور قلیل بود و هر دم راه فرنگ پیش می‌گرفت. رضاخان سردار سپه رونقی در نظام داده و نفوذ دولت را در اطراف کشور افزوده بود. مردم سردار سپه را مرد کار می‌دیدند و به او امید بسته بودند. نغمه‌هایی هم از بدو مشروطیت در اذهان رسوخ یافته بود. پیش‌آمدها در آلمان و ایتالیا نقل مجالس بود.

^۱ بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران انقراض قاجاریه، جلد دوم، ۱۳۶۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ص ۳۰.

جماعتی نغمه‌ی جمهوری می‌نواختند که به گوش اکثریت سنگین می‌آمد. هر کس به منظوری سنگ جمهوری به سینه می‌زد، صدرالسلطنه در صحن مجلس ارجوزه‌ی جمهوری می‌خواند و آن رژیم را راه نجات می‌دانست، انجمن معارف در منزل ممتازالملک فلسفه‌ی جمهوری می‌یافت، عارف در گراند هتل نغمه‌ی دلنواز جمهوری می‌نواخت. زن‌ها به غمزات دلربا لافِ آزادی می‌زدند و گیس جمهوری می‌یافتند. به نام موسولینی اسلام یا رئیس‌الوزرای ایران از بمبئی مقاله می‌رسید، شب آستن بود تا چه زاید سحر.^۱ در روزهای آخر پاییز ۱۳۰۲ احمدشاه برای رفتن به فرنگ به قدری هول کرده بود که مافوق آن متصور نبود، اتومبیلش چنان سرعت گرفته بود که جز بهار و سردار سپه بقیه‌ی همراهان فرسنگ‌ها عقب مانده بودند، شاه که رفت فکرهای تازه‌ای به ذهن رضاخان خطور کرد.^۲ وقتی فکرِ جمهوری در ایران شایع شد ایام فترت بین دو مجلس بود، اما در آن زمستان جمهوری‌خواهی در ایران حرف جدیدی نبود و پیش از آن نیز گه‌گاه بحث‌ها و حرکت‌های جمهوری‌خواهانه به راه می‌افتاد.

پیشینه‌ی جمهوری‌خواهی در ایران

هر چه تاریخ مکتوب به یاد می‌آورد وارثانِ مذکرِ پادشاهی مالک‌الرقاب و تاج‌دارِ مملکت ایران بودند. اواخر تابستان سال ۱۲۲۷ خورشیدی که محمدشاه سومین پادشاهِ دودمان قاجار درگذشت جمعی بر سر میرزا صدرالممالک وزیر و وظائف و اوقاف اجتماع کردند که باید دولت ایران را **جمهور** نموده و امورات دولتی را منوط به مصلحت‌دیدِ جمعی ساخت.^۳ اما در آن روز و روزگار بیش از این به خواستِ جمهوری پرداخته نشد و ناصرالدین میرزای قاجار سلطان صاحبقران شد. در دوران ناصرالدین‌شاه نیز وقتی

^۱ هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی، *خاطرات و خطرات توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره‌ی زندگی من*، ۱۳۴۴، تهران: نشر زوار، صص ۴۵۸ و ۴۵۹.

^۲ بهار، ۱۳۶۳، ص ۱۶۴.

^۳ پرتوی‌مقدم، عباس، «تأملی در جمهوری رضاخانی با اتکا به اسناد تاریخی»، نشریه‌ی مطالعات تاریخی، بهار ۱۳۸۴، شماره ۶، صص ۷۴ تا ۱۱۹.

میرزا ملکم خان در سال ۱۲۳۸ خورشیدی فراموش‌خانه را ترتیب داد اندیشه‌ی جمهوریت را تبلیغ می‌کرد و در تلاش بود زمینه را برای رئیس‌جمهور شدن شاهزاده جلال‌الدین میرزا فراهم سازد، ناصرالدین‌شاه وحشت کرد و فرمان داد فراموش‌خانه منحل گردد و ملکم و پدرش از ایران تبعید شوند و جماعتی هم گرفتار محبس شدند.^۱ در سال ۱۲۶۸ خورشیدی که هنوز سلطنت ناصرالدین‌شاه ادامه داشت، آقا سیدحسین شیرازی از مترجمان دولتی داستانی سیاسی-تاریخی به نام «بوسه‌ی عذرا» (*The Virgin's Kiss*) ترجمه کرد و آن را به امین‌الدوله رئیس دارالشورای کبرای دولتی نشان داد. امین‌الدوله داستان را پسندید. موضوع آن داستان مبارزات آزادیخواهان و جمهوری خواهان در سرزمین تاریخی بوهم بود. توصیه‌ی امین‌الدوله به مترجم این بود که «احتیاط را از دست ندهید و رعایت مقتضیات عصر نموده ... به قدر امکان پوشیده سخن گویند ... [طوری] که با مزاج پادشاه و اقتضای وقت موافق افتد». البته در عرف حکومت ناصرالدین‌شاه لفظ «جمهوری خواه» مرادف «مفسد و خائن» بود و از این رو در آن داستان هر جا دو لغت «جمهوری» و «جمهوری طلب» آمده بود، در ترجمه‌اش دو لغت «سلطنت مشروطه» و «مشروطه طلب» جایگزین شد، با وجود این ملاحظات، به دلیل برخاستن اعتراضات مردمی علیه دولت، ترجمه‌ی داستان «بوسه‌ی عذرا» منتشر نشد، مدتی بعد نیز مترجم به اتهام همکاری با همفکران میرزا ملکم خان دخالت در نشر پاره‌ای اوراق سیاسی دستگیر شد. این داستان نوزده سال بعد در ۱۲۸۷، دو سال پس از صدور فرمان مشروطیت، منتشر شد.^۲

باری، اندیشه‌ی جمهوری خواهی در ایران در روزگار ناصرالدین‌شاه قاجار زمینه‌ی مساعد فرهنگی و اجتماعی نداشت و حکومت مستبد برای سرکوب جنبش‌های اعتراضی مَهر جمهوری خواهی بر آن‌ها می‌زد. در سال ۱۲۷۰ خورشیدی وقتی قیام تنباکو برای لغو امتیازنامه‌ی رژی به پا شد ناصرالدین‌شاه و درباریان وانمود کردند که معترضان جمهوری خواه هستند و امتیازنامه را دستاویز شورانند مردم علیه شاه

^۱ هدایت (مخبر السلطنه)، مهدیقلی، گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت، به اهتمام محمدعلی صوتی، ۱۳۶۳، تهران: نشر نقره، ص ۱۴۰.

^۲ آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ۱۳۸۷، تهران: نشر گستره، صص ۷۶-۷۸.

ساخته‌اند. درباریان می‌کوشیدند مدعای اصلی مخالفان امتیاز رژی را سرنگونی سلطنت قلمداد کنند.^۱ در آن روزگار دو کلمه‌ی «جمهوری و جمهوری خواهی» رمز طرد و سرکوب بود. این نوع انگ‌زنی در زمان مظفردالدین‌شاه نیز ادامه یافت. عین‌الدوله صدراعظم مظفردالدین‌شاه می‌کوشید هدف و خواسته‌ی مشروطه‌خواهان را جمهوریت معرفی کند و برای رهبران مذهبی پیغام می‌فرستاد و تأکید می‌کرد که «معترضان عده‌ای مفسده‌جو، بی‌دین و جمهوری‌طلب» هستند که مقصودی جز انقراض مملکت و انهدام روحانیت ندارند. همین حرف‌وحدیث‌ها سبب شد سیدمحمد طباطبایی که خواستار مجلس و قانون بود روی منبر بگوید: «حالا بعضی می‌گویند ما مشروطه‌طلب و جمهوری‌طلب می‌باشیم، به خدای عالمیان و اجداد طاهری‌نم قسم که این حرف‌ها را مردم به ما می‌بندند».^۲

در زمان محمدعلی شاه قاجار، در هیاهوی زورآزمایی او با مشروطه‌خواهان، جمهوریت به مذاق یکی از شاهزادگان مستبدتر از شاه خوش آمد. مسعود میرزا ظل‌السلطان که ستمگری او در اصفهان زبازند همگان بود جمهوری‌خواه شد و سودای ریاست‌جمهوری در سر می‌پروراند.^۳ یک سال پیش از پایان جنگ جهانی اول، در ۱۲۹۶ خورشیدی، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه رخ داد، در محافل تهران حرف و حدیث‌هایی درباره‌ی تغییر رژیم ایران از سلطنت به جمهوری و ریاست‌جمهوری اشخاصی نظیر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک بر سر زبان‌ها افتاد، اما شیپور جنگِ بزرگ در جهان نواخته شد.^۴

با شروع جنگ جهانی اول جامعه‌ی ایران درگیر چالش‌های دیگری شد و امکانِ جمهوریت به‌کل کنار گذاشته شد. جنگ بزرگ که پایان گرفت حرکت‌های جمهوری‌خواهانه از سر گرفته شد. حسن امین از عصر مشروطیت تا پیش از سال ۱۳۰۲

۱ پرتوی مقدم به نقل از شیخ حسن کربلایی.

۲ همان به نقل از ناظم‌الاسلام کرمانی.

۳ همان به نقل از هدایت.

۴ همان به نقل از کمره‌ای.

خورشیدی هفت مورد از حرکت‌های جمهوری‌خواهی را در ایران شرح می‌دهد که خلاصه‌اش این است:^۱

۱. **جمهوری‌طلبان عصر مشروطیت:** در عصر قاجار شمار کمی از فرهیختگان ایرانی که تحت تأثیر قانون اساسی فرانسه بودند اصل جمهوریت را برای رهایی کامل از نظام استبداد مطلق در ایران تجویز می‌کردند. [علاوه بر مواردی که پیش‌تر در مقاله‌ی حاضر اشاره شد] نمونه‌ی آن رساله‌ی «کتابچه در باب قواعد حکمرانی مملکت فرانسه» است که در عصر ناصری ترجمه شد. این رساله را ژول ریشار فرانسوی که از معلمان دارالفنون بود به فارسی ترجمه کرد. به نظر امین با این‌که مؤلف فرانسوی است اما انتشار آن در میان فارسی‌زبانان بی‌شک خالی از تأثیر نبوده است. چندی بعد در دهه‌ی پایانی منتهی به امضای فرمان مشروطیت نویسنده‌ای ناشناخته در رساله‌ای به زبان فارسی از «حکومت منفردی انتخابی» یعنی جمهوری حمایت کرد. علاوه کنید بر این رساله‌ها، جمعی از مشروطه‌خواهان ایرانی را که خارج از کشور بودند و با نظام‌های سیاسی اروپا و قوانین اساسی دولت‌های جمهوری آشنایی داشتند. این گروه طرفدار برقراری نظام جمهوری در ایران بودند. از این‌رو پس از امضای فرمان مشروطیت و به‌خصوص پس از دوره‌ی استبداد صغیر و خلع محمدعلی‌شاه قاجار، اصل جمهوریت به عنوان نظام سیاسی آینده‌ی ایران در داخل و خارج از کشور تبلیغ می‌شد.

۲. **جنبش جنگل در گیلان:** این جنبش از سال ۱۲۹۴ خورشیدی به رهبری میرزا کوچک‌خان جنگلی در گیلان آغاز شد. میرزا کوچک‌خان از مجاهدین مشروطه‌خواه بود و در اعتراض به وضع آشفته‌ی مملکت همراه با نیروهای

^۱ امین، سیدحسن، «تاریخچه‌ی جمهوری‌خواهی در ایران»، نشریه‌ی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ۱۳۸۰، شماره‌های ۱۷۱ و ۱۷۲، صص ۸۶ تا ۹۵.

نظامی خود در جنگل مستقر شد و در برابر تشکیلات دولت مرکزی «جمهوریت گیلان» را با هدف تعمیم نظام جمهوری در سرتاسر ایران، با حفظ تمامیت ارضی، بنیاد نهاد. ماده‌ی اول مرامنامه‌ی جنگلی‌ها بدون ذکر کلمه‌ی «جمهوریت» از «حکومت عامه» می‌گوید که مفهوم آن شبیه جمهوری است: «حکومت عامه و قوای عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد». و طبق ماده‌ی دوم مرامنامه‌ی جنگلی‌ها «قوای مجریه در مقابل منتخبین مسئول بوده و تعیین آن‌ها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می‌باشد». اما با ایجاد اختلاف نظرها اعضای این گروه منشعب شدند و با قدرت گرفتن رضاخان عمر جمهوری گیلان به آخر رسید.

۳. **تأسیس جمهوری سوسیالیستی گیلان:** در خردادماه ۱۲۹۹

سوسیالیست‌های جنبش جنگل «حزب کمونیست ایران» را تشکیل دادند و تأسیس «جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان» را اعلام کردند. این نیروهای کمونیست بخشی از اعضای منشعب از گروه میرزا کوچک‌خان بودند. دکتر احسان‌الله خان دوستدار به مقام سرکمیسری «دولت جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان» منصوب شد و خالو قربان وزیر جنگ و حیدرخان عموآوغلی وزیر خارجه‌ی دولت جمهوری شد. دیری نپایید که اعضای این جناح نیز با تجزیه‌های درون‌حزبی تحلیل رفتند و در بهار ۱۳۰۰ به دست رضاخان سردارسپه سرکوب شدند.

۴. **جنبش خیابانی در آذربایجان:** در فروردین ۱۲۹۹ دموکرات‌های تبریز به

رهبری شیخ محمد خیابانی بیانیه‌ای منتشر کردند و در آن جمهوری ایران را تداوم نظام سیاسی مشروطه اعلام کردند و همچنین برقراری حکومت «آزادستان» را با هدف تأسیس حکومت ملی، براندازی سلطنت، ایجاد جمهوری در ایران و برقراری خودمختاری در آذربایجان اعلام کردند. با

انتصاب مخبرالسلطنه به والی‌گری آذربایجان و همراهی قزاق‌ها و همدستی فرماندهی ژاندارمری آذربایجان حکومت «آزادستان» سرنگون شد.

۵. **مقاومت کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان:** در سال ۱۳۰۰ در پی سقوط کابینه‌ی سیدضیاءالدین طباطبایی و نومی‌دی کلنل پسیان از مذاکره با احمدشاه قاجار، صدهای جمهوری خواهی از سوی خراسان بلند شد. کلنل پسیان خواهان مردم‌سالاری و مخالف حکومت اشراف بود و مردم خراسان از مقاومت او حمایت می‌کردند.

۶. **شورش ژاندارمری در آذربایجان:** ماژور ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی افسر و شاعر چپ‌گرا پس از شکست قیام شیخ محمد خیابانی با گروهی از پیروان خیابانی و دموکرات‌های ناراضی در تبریز گرد آمدند و زیر نظر سه تن از افسران میهن‌پرست به قصد تأسیس جمهوریت و برچیدن نظام سیاسی حاکم که تحت نفوذ روزافزون سردار سپه بود در تدارک کودتا برآمدند. کودتا شکست خورد و لاهوتی به شوروی رفت.

۷. **حزب کمونیست‌های جوان:** حیدرخان عموغلی رهبر «حزب کمونیست ایران» در شمال کشور پس از جداشدن از میرزا کوچک‌خان برخی شهرهای گیلان را اشغال کرد و برقراری «شورای جمهوری کمونیستی» را در آن منطقه اعلام کرد. میرزا کوچک‌خان با آن‌ها مبارزه کرد و حیدرخان عموغلی کشته شد.

جمهوری خواهی در سال ۱۳۰۲ خورشیدی

تا پیش از برقراری مجلس پنجم شورای ملی رضاخان کاری به کارهای سیاسی درون مجلس و نمایندگان اکثریت و اقلیت نداشت. کارهای دیگری داشت. سرباز درست می‌کرد. اسلحه جمع می‌کرد. از خراسان، از گیلان، از این طرف، از آن طرف، هرچه تفنگ پیدا می‌کرد می‌انداخت روی دوش سربازانش. در ایالات ایران مراکز مقتدری از

امیرلشکرها و صاحب‌منصبان جدید و قدیم تشکیل داده بود. خیلی سعی داشت که در جراید از او بد نگویند. با نویسندگان و سیاسیون ملاقات می‌کرد، با آن‌ها صحبت می‌کرد و خدماتش را برای آن‌ها شرح می‌داد.^۱ به نظر بهار در آن شرایط کمال مطلوب مردم خسته از پریشانی اوضاع پیداشدن دولت فعال و بادوامی بود که با صلابت و پاکدامنی و جرأت بیاید و شروع به اصلاحات کند و نظم و نسقی به کارها بدهد و از هرچ‌ومرج جلوگیری کند. ده سال بود این فکر در مغزها جای کرده بود که یک نفر مرد فعال بیاید و اختیار کار را در دست بگیرد. این آرزو یک‌مرتبه در لفافه‌ی جمهوری‌خواهی بروز کرد و بهار معتقد بود که در واقع «دولت از ملت جمهوری می‌خواست!» در کاخ سردارسپه شماری از نویسندگان و سیاسیون رفت‌وآمد داشتند و نقشه‌ی جمهوری می‌کشیدند.^۲ در تاریخ ۶ آبان ۱۳۰۲ «امپراتوری عثمانی» تبدیل شد به «جمهوری ترک». تشکیل جمهوری ترکیه از راه اصلاحات قانونی اعلام شد و غازی مصطفی کمال آتاتورک به مقام ریاست‌جمهوری ترکیه رسید. مصطفی کمال در شهریور سال ۱۳۰۰ به فرماندهی کل قوا در عثمانی منصوب شده بود^۳ و از این نظر او همتای ترک رضاخان بود. خبر تأسیس حکومت جمهوری در ترکیه واکنش‌هایی در ایران به دنبال داشت. دربار ایران تلگرام تبریکی برای مصطفی کمال آتاتورک ارسال کرد. با اخبار هیجان‌انگیزی که از ترکیه می‌رسید جمهوری‌خواهان ایران فعال‌تر شدند. در ۲۹ دی ۱۳۰۲ روزنامه‌ای در استانبول از تأسیس جمهوری در ایران دفاع کرد. روزنامه‌های حامی رضاخان در تهران به دنبال نظر رضاخان در مورد جمهوری بودند. اما رضاخان محتاطانه عمل می‌کرد و پاسخ روشنی نمی‌داد، او گفته بود: «پیشرفت کشور بیشتر به روحیات مردم بستگی دارد تا به شکل حکومت. یونان و انگلیس را در نظر بگیرید، هر

۱ بهار، ۱۳۶۳، ص ۲۹.

۲ بهار، ۱۳۶۳، ص ۳۰.

۳ صفزاده، فرهود، چرخ بی‌آیین درباره‌ی ابوالقاسم عارف قزوینی، ۱۳۹۹، تهران: نشر فنجان، ص ۹۲.

دو سلطنتی‌اند در حالی که یکی رو به انحطاط و فاسد و دیگری سرزنده و مرفه است. مکزیک و فرانسه نیز به همین ترتیب به عنوان جمهوری در برابر هم قرار می‌گیرند.^۱ احمدشاه در اروپا بود و می‌گفتند سرگرم زندگی پرتجمل خود است. در ایران برخی سیاستمداران کارزاری راه انداختند که هدفش تأسیس جمهوری ایران بود و در نظر داشتند رضاخان را رییس‌جمهور ایران کنند. عهد و قرار بر این بود که روز اول فروردین ۱۳۰۳ جمهوری ایران اعلام شود. اواخر بهمن‌ماه ۱۳۰۲ کارزار مطبوعاتی سنگینی در حمایت از تأسیس جمهوری به راه افتاد. هر روز مطالبی در دفاع از جمهوری و نکوهش سلطنت منتشر می‌شد و هیچ اقدام آشکاری برای جلوگیری از آن انجام نمی‌گرفت.^۲ در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ جلسه‌ی مجلس پنجم رسماً برگزار شد. دستور کار این جلسه تدوین لایحه‌ی الغای سلطنت و تأسیس جمهوری بود. نمایندگان این مجلس حامیان جمهوری به رهبری سیدمحمد تدین و مخالفان جمهوری به رهبری سیدحسن مدرس بودند. محمدتقی بهار تمام وقایع آن روزها را در قصیده‌ای بلند به نام **جمهوری‌نامه** با جزئیات به تصویر کشیده است. طبق اظهارات بهار در این قصیده تدین اطمینان داشت که می‌تواند اکثریت مجلس را معین کند و تا پیش از عید نوروز به هر زور و ضربی که شده رأی مثبت مجلس را برای برقراری جمهوری بگیرد و در این راه نه قانون مانع او می‌شود نه افکار عمومی. جمهوری خواهان می‌گفتند تا وقتی قشون با ماست نه ترسی از روحانیون داریم، نه وحشتی از خیزش ملت علیه جمهوری. شتاب در کار بود که تا شب عید کار سلطنت تمام و جمهوری برقرار گردد. مشروطه‌خواهان انقلابی از ترس جان‌شان آفتابی نمی‌شدند و مخالفتی نمی‌کردند تا از سوی جمهوری خواهان انگ اشرا و ارتجاعیون نخورند.

علینقی وزیر مارش جمهوری می‌سازد

۱ اتابکی، تورج، تاریخ فرودستان جستارهایی در تاریخ اجتماعی کارگری و ملی ایران، ۱۴۰۰، تهران:

نشر چشمه، به نقل از آرشیو اسناد بریتانیا، ص ۴۰.

۲ اتابکی به نقل از آرشیو اسناد بریتانیا، ص ۴۲.

در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۰۲ علینقی وزیر موسیقی‌دان که آن زمان ۳۷ ساله بود در روزنامه‌ی شفق سرخ اعلانی منتشر کرد و در آن به اطلاع عموم رساند که «این بنده علینقی وزیر افتتاح مدرسه‌ی عالی موسیقی را در خیابان نادری، کوچه‌ی آقا قاسم شیروانی، در تاریخ ۱ حوت ۱۳۰۲ اعلان می‌نماید».^۱ همین زمان علینقی وزیر برای همراهی با جمهوری‌خواهان مارشی بر اساس شعری از حیدرعلی کمالی ساخت و ابراهیم آژنگ مدعی بود که آهنگ آن از مارشی فرانسوی اقتباس شده است.^۲

عارف قزوینی مارش جمهوری می‌سراید

عارف قزوینی شاعر منتقد سلطنت قاجار نیز که از وضع مملکت بسیار اندوهگین بود شعرهایی در نقد شاه و اوضاع نابه‌سامان مملکت می‌سرود.^۳ فعالیت‌های جمهوری‌خواهان انگیزه‌ای شد برای عارف که همدلی‌اش را با جریان ضدقجری ثابت کند. او مارش جمهوری را با سه دور اشعار آن ساخته و پرداخته، برای احترازی که در نام‌بردن سردار سپه داشت از اتمام دور آخر آن خودداری کرد. روشنفکران و بسیاری از مشروطه‌خواهان نام‌دار آن روزگار اعتمادی به سردار سپه نداشتند. عارف همان شاعری بود که پیش‌تر از این روزهای جمهوری‌خواهی تصنیف مشهور «از خون جوانان وطن لاله دمیده» را برای شهیدان راه انقلاب مشروطه سروده بود. عارف نحوه‌ی ساختن مارش جمهوری را به اطلاع ناصرالاسلام ندامانی رساند و ناصرالاسلام پیشنهاد کرد عارف در مارش جمهوری نام سردار سپه را بیاورد و کنسرتی برای همراهی با جمهوری‌خواهان برگزار کند. ناصرالاسلام عارف را نزد سردار سپه برد و با این کار چند هدف داشت، او می‌خواست ماجرای اپرا نساختن عارف برای سردار سپه را جبران کند و از آن جایی که مدرس و برخی نمایندگان مجلس دل‌شان با عارف صاف نبود قصد

^۱ نورمحمدی، مهدی، اخبار و اسناد کننل علینقی وزیر در مطبوعات عصر قاجار و پهلوی و آرشو
اسناد ملی، ۱۳۹۸، تهران: نشر ماهور، ص ۲۶.

^۲ صفرزاده، ص ۹۲.

^۳ همان.

داشت از دولت وقت حقوق و مقرری برای عارف درخواست نماید و در نهایت هدفش این بود که از نفوذ کلام و موسیقی عارف در میان عامه‌ی مردم به نفع جمهوری خواهی سردار سپه استفاده کند. عارف با آکراه این پیشنهاد را پذیرفت و دو غزل جدید سرود. موضوع به عرض سردار سپه رسید و وی خرسندی خود را از این کار اعلام کرد. تمرین‌های کنسرت جمهوری در منزل دکتر حسین بهرامی احیاء السلطنه انجام می‌شد و نزدیک به سه هزار تومان بلیت به فروش رسید.^۱

در روزنامه‌ی شفق سرخ به تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۰۲ در اعلان کنسرت جمهوری نوشته شد: «برای نشان دادن موقعیت تاریک و آشفته‌ی سلسله‌ی قاجار و خشم ملی نسبت به این خانواده و تمایل عمومی نسبت به جمهورییت هیچ چیز بهتر از اشعار حساس و سروده‌های مهیج عارف نیست ... این اشعار احساس پرور از غیظ و کینه‌ی ملی نسبت به دودمان قاجار و از افکار عمومی نسبت به اصول جمهورییت سیراب است» و دو روز بعد در اعلانی در همان روزنامه نوشته شد: «ارتعاشات روح ملت ایران را شما در طی آهنگ‌های عارف خواهید شنید و این سرود هیجان‌انگیز دریچه‌ای است که از آن نور جمهورییت بر ایران خواهد تابید و تصور می‌کنیم همین سرودی که شب بیست و دوم حوت به معرض نمایش گذاشته خواهد شد، سرود رسمی حکومت جمهوری ایران خواهد شد.» و در ۲۱ اسفند در اعلان دیگری در شفق سرخ نوشته شد: «امشب در گراند هتل قشنگ‌ترین ترانه‌های عارف را می‌شنوید و حساس‌ترین نغمات شاعر ملی خود را گوش خواهید کرد و هیجان‌انگیزترین نغمات جمهوری روح شما را نوازش خواهد کرد. کنسرت جمهوری را فراموش نکنید.» کنسرت در روزهای ۲۰ تا ۲۲ اسفند در گراند هتل برگزار شد و در آن مراسم عارف ابتدا غزل جمهوری را خواند:

کنون که می‌رسد از دور رأیت جمهور

به زیر سایه‌ی آن زندگی مبارک باد

تو نیز فاتحه‌ی سلطنت بخوان عارف

خداش با همه بدفطرتی بیامرزاد

سپس مارش جمهوری اجرا شد:

روی دلکش موی دیجور [...]

نیست دوران قجر باد

این شجر بی‌باروبر باد

نام شاهی روسیه باد

زنده سردار سپه باد

در ادامه غزل زیر خواننده شد:

مژده ده مژده‌ی جمهوری ما تا همه‌جای

هاتف غیب به تأیید خدا خواهد برد

باد سردار سپه زنده در ایران عارف

کشور رو به فنا را به بقا خواهد برد

و بعد تصنیف زیر اجرا شد:

رحم ای خدای دادگر کردی نکردی

ابقا به اعقاب قجر کردی نکردی

با مجلس شورا ز عارف گو جز این کار

فردا از کار دگر کردی نکردی^۱

روز ۲۵ اسفند ۱۳۰۲ در هفته‌نامه‌ی *ناهید* در گزارشی درباره‌ی کنسرت عارف نوشته شد که «به‌طور کلی کلمات برجسته و مضامین فکر مهیج [بود] ابیات و سرود جمهوری حضرت عارف که با قدرت مضراب مرتضی خان [نی داوود] توأم می‌شد جمعیت حاضر در سالن را تکان می‌داد که بعضی از شدت غیظ و کینه نسبت به سلطنت سلسله‌ی آغامحمدخان بی‌اختیار گریه کرده و مسبب بدبختی ملت را نفرین می‌کردند ... یکی از مسائل جالب توجه این کنسرت موضوع نظم و ترتیب بود که در ایران سابقه نداشت». سردار سپه به میزان تأثیر شعر عارف آگاه بود و تاج‌الملوک آیرملو همسر رضاخان بعدها در خاطراتش نوشت: «عارف در قضیه‌ی جمهوری خیلی طرفدار رضا بود و در وصف رضا شعرهای خوب و محکم می‌گفت». جلوه‌ی بیرونی کنسرت جمهوری

^۱ همان، صص ۹۳ تا ۹۵.

طوری بود که واکنش‌های زیادی برانگیخت. عده‌ای نوشتند عارف سه هزار تومان پول گرفته و این برنامه را اجرا کرده است.

عارف قزوینی در مارش جمهوری سروده بود:

سلطنت کو رفت گو رو

نام جمهوریت از نو

سلطنت را همچو بهرام

زنده باید کرد در گو

کار ایران روبه‌ره باد

نام شاهی روسیه باد

قمرالملوک وزیر مارش جمهوری می‌خواند

قمرالملوک در آن سال‌ها آوازخوان جوان شجاعی بود و اندیشه‌هایش را صریح بیان می‌کرد. در بهمن ۱۳۰۲ وقتی علینقی وزیر در اعلان مربوط به افتتاح مدرسه‌ی موسیقی نوشت: «کلاس‌های زنانه‌ی این مدرسه منحصر به اروپایی‌ها و آرامنه و اسرائیلی‌ها (پاورقی: منظور یهودی‌ها) خواهد بود و اوقات جلسات او (زنان) به کلی از کلاس‌های مردانه مختلف و مجزا خواهد بود»، قمرالملوک مطلبی در نقد این اعلان نوشت و به ممنوعیت حضور زنان مسلمان در این مدرسه اعتراض کرد. او خطاب به علی دشتی که از شمار روزنامه‌نگاران جمهوری‌خواه و حامی سردار سپه بود نوشت: «آقای دشتی تعجب می‌کنم از اینکه امثال حضرت عالی مردمان متفکر و طرفدار تجدید اوضاع ایران و آشنا با تمام قوانین مقدسه‌ی اسلام این قبیل اعلانات را درج می‌فرمائید بدون آن‌که در ذیل اعلان اعلان‌کننده را از اشتباهی که کرده است آگاه فرمائید ... خیلی غریب است در مملکت ما هر شب در سالون گراند هتل برای مردها سینما است، تیاتر است، واریته است و هیچ آخوندی، هیچ پیش‌نمازی اعتراض نمی‌کند. همین که می‌شنوند در فلان خانه ... در گمنام‌ترین کوچه‌ها زن‌ها می‌خواهند برای خودشان سینمایی ترتیب بدهند بدون آن‌که یک نفر مرد هم در آن شرکت داشته باشد، فوراً داد و فریاد عوام و خرافات‌پرست‌ها بلند می‌شود که اسلام رفت ... مگر بیست سال قبل

نبود که متجاوز از ده هزار زن و مرد برای دیدن تعزیه در تکیه دولت جمع می‌شدند. در همین ایام مگر همه ساله در ماه محرم و صفر زن و مرد برای شنیدن ذکر مصیبت حضرت خامس آل عبا (ع) در یک مجلس مجالست نمی‌کنند ... آقای دشتی زن‌های ایران در عصر حاضر خیلی بدبخت‌تر از زن‌های ایام مظفرالدین‌شاه و ناصرالدین‌شاه و سایر سلاطین عصور گذشته هستند ... آقای دشتی اگر دلتنگ نشوید و به رفیق شما برنخورید، در آن وقتی که معین‌البکا تعزیه نشان می‌داد، کار [او] بار زن‌ها خیلی بهتر بود از این ایام که رفیق شاعر شما (میرزاده عشقی) اپرا برای رستاخیز سلاطین ایران می‌سازد و اگر رفیق شاعر شما خیلی دلتنگ نشود عرض می‌کنم که عرضه‌ی معین‌البکا خیلی بیشتر از رفیق شاعر شما بود^۱. البته قمرالملوک خود نیز یکی از شعرهای اپرای رستاخیز سلاطین میرزاده عشقی را اجرا کرد، اما میرزاده عشقی از مخالفان جمهوری بود و احتمال دارد نقد قمرالملوک به این مخالفت عشقی هم مربوط باشد.

علی دشتی به نقد قمرالملوک پاسخ داد که «تعلیم موسیقی از طرف یک مرد به زن‌ها در جامعه‌ی ما چندان زینبند نیست و علاوه باید این نکته را ذکر کرد که فساد اخلاق مردها و جلالت بعضی از زن‌ها رفته‌رفته باعث این شده است که اجتماع زن و مرد ممنوع شود و شما زمان معین‌البکا را ترجیح بدهید»^۲.

قمرالملوک زندگی در فقر و بینوایی را تجربه کرده و عقب‌افتادگی و بی‌چیزی مردم را دیده بود و خواهان تغییر و تحول بود. او باور داشت که باید کاری مهم و جدی کرد. از این‌رو از خبر تشکیل جمهوری بسیار استقبال کرد و شعر عارف را که در ستایش جمهوری بود خواند. قمرالملوک با آوازش جمهوری خواهان را باری رساند، مارش جمهوری را خواند و قالب آواز به لندن ارسال شد تا صفحه‌اش منتشر شود و به ایران بازگردد.^۳ پر بیراه نیست اگر بگوییم قمرالملوک در سال ۱۳۰۲ جمهوری خواه‌ترین زن

^۱ نورمحمدی، مهدی، اخبار و اسناد قمرالملوک وزیری در مطبوعات دوران قاجار تا عصر حاضر و آرشو، اسناد ملی، ۱۳۹۹، تهران: نشر ماهور، صص ۲۳ و ۲۴.

^۲ همان، ص ۲۵.

^۳ جهانگیری، زبیده، قمری که خورشید شد، ۱۳۹۴، چاپ شرکت کتاب، ص ۶۳.

در میان زنان ایران بود. در سال پرهیاهوی ۱۳۰۲ خورشیدی زنان دیگری هم بودند که در جمعیت *نسوان وطن‌خواه ایران* برای بهبود وضعیت زندگی زنان فعالیت می‌کردند. زنان این جمعیت در همان سال جزوه‌ای را که به نام *مکر زنان* در تهران منتشر شده بود در میدان توپخانه در برابر اداره‌ی نظمیه سوزاندند و به فرهنگ مردسالار و تحقیر زنان اعتراض کردند، آن روز محترم اسکندری دبیر این جمعیت نطقی پرشور در دفاع از زنان ایران ایراد کرد. اعضای جمعیت توقیف و کمی بعد آزاد شدند.^۱

اهمیت کار قمرالملوک و اعضای جمعیت *نسوان وطن‌خواه ایران* زمانی معلوم می‌شود که به وضعیت زنان در جامعه‌ی آن روز ایران نظر کنیم. در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در خیابان‌هایی نظیر لاله‌زار زن و مرد باید از هم جدا و هر جنس از یک طرف خیابان عبور می‌کردند. کسی حق نداشت همراه با مادر یا خواهر خود از یک طرف خیابان عبور کند. پیاده‌رو سمت راست مخصوص زن‌ها بود و سمت چپ مخصوص مردها. همچنین در درشکه هم مردها حق نداشتند با هیچ زنی ولو از محارم آن‌ها باشد سوار شوند. علاوه بر این اگر کسی در خیابان حتی با خواهر خود صحبت می‌کرد او را جلب و به نظمیه برده و محکوم به ادای پنج تومان و دو قران می‌کردند که جریمه‌ای سنگین بود.^۲ همان سال جنجال‌هایی نیز در مورد حجاب زنان به پا شد. ابراهیم خواجه‌نوری مردی فمینیست بود و مدیر روزنامه‌ی *نامه‌ی جوانان*. در ۲۶ شهریور ۱۳۰۲ هنگامی که نخستین شماره‌ی این روزنامه منتشر شد بلوایی به پا شد و اعتراضات گسترده و تعطیلی بازار را به دنبال داشت. علت آن بلوای رباعی سرلوحه‌ی روزنامه و مقاله «پیشنهاد مهم» بود. در آن رباعی چادر و روبنده به «کفن سیاه»، «نقاب ننگ» و «حجاب جهل» تشبیه شده بود و از زنان خواسته شده بود «گر طالب آزادی و علم و هنرید» چادر را بردارید. در آن مقاله خواجه‌نوری به زنان ایران پیشنهاد می‌کرد که زنان ترکیه را سرمشق خود قرار دهند و چادر را کنار بگذارند و به جای آن چارقد به سر کنند و درباره‌ی مزایای این کار توضیح داده بود. شماری از مردان خشمگین

۱ خسروپناه، محمدحسین، جمعیت *نسوان وطن‌خواه ایران* ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۴ ش، ۱۴۰۰، تهران: نشر خجسته، صص ۲۰ و ۲۱.

۲ همان، ص ۲۲.

نعره‌زنان در برابر ساختمان دادگستری تهران تجمع کردند و خواهان مجازات خواجه‌نوری شدند. برخی می‌گفتند «این بی‌دین در روزنامه نوشته که باید ما همه زن‌ها و خواهران خود را لخت‌لخت در کوچه بگردانیم. ما پای ناموس که به میان بیاید بالای جان می‌زنیم.» شکایت صورت گرفت و خواجه‌نوری را به دادگاه کشیدند. تهران ملت‌هب بود و اعضای جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران تصمیم گرفتند همگی در جلسه‌ی محاکمه‌ی خواجه‌نوری حضور یابند. بنابراین جمعی از زنان مستور در چادر روی نیمکت‌های دادگاه در جایگاه تماشاچی نشستند و به‌آرامی به دفاع آقای خواجه‌نوری گوش دادند. حضور زنان در دادگاه و مردی مدافع حقوق زنان در جایگاه متهم ابهت مخصوصی به جلسه‌ی دادگاه سیاسی داد که به نظر بدرالملوک بامداد شاید فتح باب حضور زنان در دادگاه و مجالس رسمی باشد. در آن دادگاه خواجه‌نوری به چهار ماه حبس و دویست تومان جزای نقدی و دو سال توقیف روزنامه محکوم شد. حضور اعضای جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران در این دادگاه و نیز عضویت دو تن از خواهران خواجه‌نوری به نام‌های عفت‌الملوک و نظم‌الملوک در این جمعیت باعث بدبینی سنت‌گرایان و روحانیون و موضع‌گیری آنها علیه این جمعیت شد. اعلام کردند که «این جمعیت می‌خواهد چادر را از سر زنان بردارد» و تبلیغاتی از این دست موجب شد شائبه بی‌دینی اعضای جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران در بین توده‌ی مردم مطرح شود و محترم اسکندری را مورد اذیت و آزار قرار دهند. حتی گاه بچه‌های کوچک را تحریک می‌نمودند که در موقع گذر محترم اسکندری خاک بر او می‌ریختند و سنگ به ایشان می‌انداختند. اعضای جمعیت هم تلاش می‌کردند با بحث و گفت‌وگو ماهیت جمعیت و برنامه‌های آن را توضیح دهند ولی گاه تلاش‌ها ناموفق بود، مثلاً یک بار نزد حاج‌آقا جمال رفتند و با او بحث کردند، در آخر حاج‌آقا به آن‌ها گفت: «بروید در منزل بنشینید جوراب ببافید وقتی پول آن را درآوردید خمسش را به من بدهید و خودتان به مکه بروید.»^۱ قمرالملوک در چنین وضعیتی مارش جمهوری را خواند و در گراند هتل بدون حجاب کنسرت اجرا کرد.

^۱ همان، صص ۲۳ تا ۲۵.

محمدتقی بهار می‌گوید «مردم» را در میان جمهوری خواهان

نمی‌بیند

در تهران جراید بر ضد شاه مشروطه مقاله می‌نوشتند و از حکومت انتخابی تعریف می‌کردند. گرچه اسمی از نامزد حکومت انتخابی یعنی رئیس‌جمهوری آینده برده نمی‌شد اما در همان جراید از سردار سپه تمجید می‌شد. از ولایات هم تلگرافاتی می‌رسید که همه‌ی خلق عاشق بی‌قرار جمهوری هستند، جمهوری می‌خواهند. اما مردم غیرسیاسی، همان‌هایی که با مشروطه مخالف بودند، با جمهوری هم مخالف بودند چون از «قصد یارو غافل نبودند». جمعی از سیاسیون به این جمهوری با بیم و وحشت نگاه می‌کردند، چه در نظرشان این جمهوری همان جمهوری‌ای بود که از بیشه‌ی مازندران بیرون خرامیده، چنگال و دندان شیر داشت. حوزه‌ی قم، علما، اصلاح‌طلبان، طبقات اصناف هنوز حرکتی نکرده بودند، ولی از جمهوری نگران بودند.^۱ در ایالات تعزیه‌ها در ادارات قشون و حکومتی برپاست، از طرف حزب دموکرات مستقل اشخاصی به ولایات رفتند که مردم را در جمهوری‌خواهی ترغیب و تشویق کنند. در شهر هم دسته‌بندی‌های سخت برای جمهوری‌خواهی برپا شد، علم‌ها بر سر دست و اتومبیل‌های رنگارنگ در حرکت بود. نطق‌ها ادا می‌شد. در روزهای آخر اسفند جنبش بزرگی از طرف ادارات به راه افتاد که درخواست جمهوری داشتند. یک روز دوایر تعطیل شد و کارداران ادارات با مدیر کل‌ها و رؤسای خود با علم‌ها و اجتماعات بزرگ به قصر رئیس دولت آمدند. روز عجیبی بود. رئیس‌الوزرا با دوستانش در قصر بودند. جمعیت خیابان‌ها را پر کرد و مثل سیل به قصر سردار سپه می‌ریخت. جمهوری خواهان گرداگرد سردار سپه جمع شدند، قصاید و خطابه‌های مهیج می‌خواندند و از او می‌خواستند که مملکت ایران را جمهوری کند. از نگاه بهار تنها عیب این بساط این بود که مردم داخل این جمعیت نبودند و به نظرش «مردم» کسانی هستند که به‌راستی حق دارند در این‌گونه مسائل دخالت کنند و این‌ها «مردم» نبودند.

وقایعی که مقارن با همین روزها در ترکیه روی می‌داد سبب نگرانی شدید روحانیون ایران می‌شد. در ترکیه مصطفی کمال پیش‌تر به جدایی خلافت از سلطنت باور داشت و در اسفندماه ۱۳۰۲ مجلس ترکیه با پیشنهاد او رأی به الغای خلافت عثمانی داد.^۱ واکنش روحانیون یکدست نبود. روحانیون رده‌بالا سکوت کرده و به تماشای احساسات مردم نشستند و روحانیون رده‌پایین به رفتار احمدشاه در اروپا اعتراض می‌کردند و به دنبال کسب تکلیف از مراجع‌شان بودند.^۲

در ایران در اواخر اسفند حزبی به نام «حزب جمهوری ایران» تشکیل شد. این حزب بیانیه‌ای در روزنامه *ستاره ایران* منتشر کرد و نوشت: «دنیای تمدن امروزی دیگر برای یک ملت مالک‌الرقاب و تاج‌دار نمی‌پسندد، اعلی‌حضرتِ قدرقدرت، قضاسطوت نمی‌پرستد، قیصر آلمان و سلطان تُرک را از تخت سرنگون می‌سازد». همچنین «حزب مستقل دموکرات ایران» در بیانیه‌ای که به تاریخ ۲۶ حوت (اسفند) ۱۳۰۲ منتشر کرد اعلام کرد: «از این ساعت به بعد خلع (احمدمیرزا) و انقراض سلسله قاجاریه و الغای سلطنت و استقرار جمهوریت را قطع و اعلام می‌دارد. به مجلس شورا اختیار می‌دهد قانون اساسی و رژیم حکومت قبلی را تغییر داده، مبدل به حکومت جمهوری نماید».^۳

در مجلس احياءالسلطنه به مدرس سیلی می‌زند

مدرس به نامزد ریاست‌جمهوری آینده نیک‌بین نبود و به قول بعضی ظن او ناشی از این بود که با او مشورت نکرده بودند. هرچه بود هواداران جمهوری این یک تن مخالف را می‌شناختند و کاری به کارش نداشتند. تا آن روز عجیب که جمعیت گرد سردار سپه آمدند هنوز از سوی مخالفان جمهوری هیچ واکنش و حرکتی نشده و امید مخالفان به مدرس و امید مدرس به مجلس بود، امید داشت بتواند سر بزنگاه با نطقی ساحرانه و به اعتماد افکار عامه که یگانه پشتیبان او شمرده می‌شد، تمام رشته‌های

۱ صفرزاده، ص ۹۲.

۲ اتابکی به نقل از آرشیو اسناد بریتانیا، ۴۴.

۳ همان به نقل از روزنامه *ستاره ایران*، صص ۴۳ و ۴۴.

حضرات را پنبه سازد! جلسات مجلس با سخنرانی‌های طولانی مدرس ادامه یافت. مدرس به دنبال به تعویق انداختن هرگونه بحثی درباره‌ی مسئله‌ی جمهوری خواهی بود و برنامه‌اش این بود که این بحث را تا نوروز ۱۳۰۳ کش بدهد.^۱ در مجلس بر سر تصویب اعتبارنامه‌ها غبارها بر هوا می‌رفت، بین جمهوری طلب و مخالفین کشمکش‌ها جاری بود، مدرس به دنبال جلب خاطر سردار سپه بود تا سردار ریاست کل قوا را بدون تصویب مجلس نپذیرد، اما برای رضاخان تحصیل حاصل بود، فقط غیررسمی رسمی شد. این اختیار در واقع خلع سلطنت از قاجار بود، مدرس تصور می‌کرد با این مساعدت دل سردار سپه را به دست آورده و راه مراجعت احمدشاه را برگشوده باز. سردار سپه هم حضور نصرت‌الدوله و قوام‌السلطنه در کابینه را پذیرفت و این‌طور مدرس را گرم می‌کرد. سعی مدرس این بود که اکثریت نمایندگان با مخالفان جمهوری باشند، از این‌رو از گذشتن اعتبارنامه‌های موافقین جلوگیری می‌کرد. روز ۲۸ اسفند وقتی بحث بر سر تصویب اعتبارنامه‌های وکلای ولایات بود، که با نظر سردار سپه انتخاب شده بودند، مجادله بالا گرفت. موافقین و مخالفین عصبانی بودند. در وقت تنفس مدرس و بهرامی احیاءالسلطنه مشاجره کردند. احیاءالسلطنه همان کسی بود که جلسات تمرین‌های کنسرت جمهوری در خانه‌اش برگزار شده بود. در آن مجلس کار به زد و خورد کشید و مُشت‌ها حواله شد. در این بین بهرامی یک سیلی به گوش مدرس خوابانید.^۲ صدای آن سیلی در گوش شهر پیچید و مثل همیشه «خشونت‌ورزی» کار خودش را کرد و کار جمهوری خراب شد. هیجان بالا گرفت، دکان‌ها بسته شدند، لعن و نفرین بود که نثار جمهوری خواهان و مخالفان مدرس می‌شد. به نظر بهرام همین سیلی باعث شد کسانی که حسب‌الامر عضو حزب تجدد شده بودند اما در نهان با جمهوری مخالف بودند، از آن حزب کناره‌گیری کنند. بهرام نیز که از اوضاع کلی بیمناک و به قضیه‌ی جمهوری بدبین بود اعلام کرد که از سیاست کناره‌گیری می‌کند «همان سیاستی که به قیمت خون و جوانی و عمرش تمام شده بود»، همان روز از نمایندگی مجلس استعفا داد و به خانه رفت. البته استعفای شاعر سیاستمدار پذیرفته نشد و همان شب

۱ همان به نقل از بهار، ص ۴۵.

۲ هدایت، ۱۳۴۴، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.

سیلی خوردنِ مدرس اکثریت مدافع جمهوری از هم پاشید و اقلیت مخالف اکثریت شد.^۱

«ما ملت قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم»

روزی که مدرس سیلی خورد عده‌ای از محصلین دارالفنون اعلام کردند که با جمهوری مخالفاند، شهربانی آن‌ها را دستگیر و زندانی کرد. عصر آن روز شماری از هواداران جمهوری به بازار هجوم بردند و با کسبه‌ی مخالف جمهوری گلاویز شدند و چند تیر ششلول در بازار خالی کردند. بازاریان دکان‌ها را بستند و آن چند نفر جمهوری‌خواه را تا جایی که می‌خوردند کتک زدند. وقت غروب بازاریان در مسجد شاه اجتماع کردند و فریاد زدند که «این جمهوری را نمی‌خواهیم»، رئیس شهربانی که جوانی مغرور و عصبی بود تعدادی پاسبان سواره و پیاده به سوی مسجد فرستاد، در مسجد بسته شد و نمازگزاران متحیر شدند و حاجی جمال اصفهانی و خالصی‌زاده در بازار صف نماز بستند.^۲ آن روز مخالفان جمهوری شعار سر دادند: «ما ملت قرآنیم، جمهوری نمی‌خواهیم».

سردار سپه در سرسرای مجلس شورای ملی قدری مکث می‌کند

روز دوم فروردین ۱۳۰۳ گروهی به زعامت شیخ عبدالحسین خرازی با بیرق‌های سفیدی که روی آن نوشته بود «اراده اراده‌ی ملت است» و «ما جمهوری نمی‌خواهیم» از محله‌ی چاله‌میدان تهران راه افتادند و از سایر محله‌های تهران هم جمعیت به آن‌ها پیوستند و هزاران نفر به سوی میدان بهارستان پیش رفتند. پاسبان‌های سواره و پیاده مدخل‌های ورودی میدان بهارستان را بستند، اما این مانع حرکت جمعیت نشد، جمعیت از چهار ضلع به سوی میدان سرازیر می‌شد و لحظه‌ای بعد سیل آدم‌ها به صحن مجلس

۱ بهار، ص ۳۸.

۲ همان، ص ۴۳.

شورای ملی ریخت. تدین وحشتزده تماشا می‌کرد، شیخ مهدی سلطان نطق کرد و نمایندگان را خطاب قرار داد که «این مردم می‌گویند جمهوری نمی‌خواهیم و راضی نیستیم دستی به قانون اساسی برده شود». مردم فریاد می‌زدند، مجلس نیروهای مسلح داشت ولی نمایندگان و خیراندیشان می‌گفتند به مردم نباید حمله شود. در این میان شماری از جمهوری‌خواهان با فریاد «زنده باد جمهوری!» از در مجلس وارد شدند. به نمایندگان خبر رسید که سردار سپه دو فوج نظامی پیاده به مجلس گسیل داشته که مترصد اجرای اوامر ایشان هستند. مردمی که به مجلس آمده بودند به سمت جمهوری‌خواهان حمله کردند، دقایقی بعد سردار سپه شنل آبی بر دوش و شلاق به دست وارد مجلس شد، به زحمت از میان مردم عبور کرد، جمعیت در هیاهو گوش به سخنان ناطقین داشتند و سردار سپه را نمی‌دیدند، در اینجا سردار سپه با شلاق و چند تن از صاحب‌منصبان همراهش با شمشیر به مردمی که نشسته بودند حمله بردند، سربازان هم با ته تفنگ و سرنیزه جمعیت را می‌زدند.

غلغله برخاست و بزنبزن بالا گرفت، مردم به دفاع از خود برخاستند، هم به نمایندگان فحش می‌دادند هم به رئیس دولت، و سلاح‌شان سنگ و چوب و آجرپاره و بوته‌های گل کلم بود که می‌پراندند و در برابر سربازان مسلح از خود دفاع می‌کردند. چندین فقره خشت و آجر و بوته‌ی گل کلم هم حواله‌ی سردار سپه شد. در آن هیاهو حاج شیخ سلطان نزدیک سردار سپه رفت چیزی به او گفت و به روی او تف انداخت، یکی از صاحب‌منصبان همراه سردار سپه به شیخ سیلی زد و او را جلب کرد و سپرد که ببرند حبسش کنند. مؤتمن‌الملک رئیس مجلس بسیار عصبانی بود، بهار به سوی سردار سپه دوید و او را به سمت سرسرا هدایت کرد. مؤتمن‌الملک خطاب به سردار سپه فریاد زد: «چرا آمدی؟ چرا مردم را زدی؟ اینجا مجلس ملی است، امر و نهی و اداری آن با من است». سردار سپه یکه خورد و گفت: «من برای نجات نمایندگان آمده‌ام.» در واقع رضاخان نیروهای نظامی را به محیطی وارد کرده بود که دولت حق ورود به آن را نداشت، آن‌جا خانه‌ی ملت بود. هنوز زد و خورد و هیاهوی جمعیت در مجلس ادامه داشت. آن لحظه رنگ از رخ سردار سپه پریده بود و تردید و سرگستگی در سیمایش ظاهر بود. قدری مکث کرد و بعد طوری که گویی فکری به ذهنش خطور کرد باشتاب

از پله‌ها پایین رفت و به سربازانش امر کرد که دست نگه دارند.^۱ به احتمال زیاد در همین لحظه و در همین سراسرای مجلس شورای ملی بود که رضاخان دریافت که دیگر جمهوری‌خواهی او برایش بی‌فایده خواهد بود.

آن روز مدرس هیچ نگفت. لزومی هم نداشت چیزی بگوید. بازاربان پشتیبان مدرس بودند و نیروی عظیم توده‌ی مردم در مخالفت با جمهوری به حرکت درآمده بود و همین چیزها کار جمهوری را تمام می‌کرد. گفته شد در آن روز بیش از سیصد نفر بازداشت، چهل تن کشته و صدها نفر زخمی شدند.^۲ شب که از راه رسید غوغائیان رفته بودند و محله‌های شهر خلوت شده بود. فراشان و سرایداران در صحن مجلس خرواری کفش و کلاه و عصا و سایر اسباب خلق را گرد آوردند. همه‌ی کفش و کلاه‌ها کهنه و پاره بود، همه متعلق به مردمی بود که چیزی نداشتند.^۳

سردار سپه به توصیه‌ی علمای مذهبی اعلام می‌کند: «جمهوری

موقوف!»

بنا بود جلسه‌ی مجلس برای رأی‌گیری درباره‌ی نظام جمهوری در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۰۳ تشکیل شود، اما پس از وقایع روز ۲ فروردین وضعیت دگرگون شده بود. نمایندگان بلاتکلیف و فضا پر تنش بود. جلسه‌ی علنی به ۱۴ فروردین موکول شد. اما آن روز نمایندگانِ جمهوری‌خواه پیشنهادی دو ماده‌ای به مجلس تقدیم کردند که بعد اعضای کمیسیون دوازده نفری مجلس ماده‌ی سوم را هم به آن افزودند. مفاد این پیشنهاد این بود:

۱. ملت ایران تبدیل رژیم مشروطیت را به جمهوری به‌وسیله‌ی مجلس شورای ملی اعلام می‌دارد.

۱ همان، ص ۵۰.

۲ همان، ص ۵۳.

۳ همان، ص ۵۴.

۲. ملت به وکلای دوره‌ی پنجم اختیار می‌دهد که در مواد قانون اساسی موافق مصالح مملکت و رژیم جدید تجدیدنظر نمایند.
۳. پس از معلوم شدن نتیجه‌ی آرای عمومی، تغییر رژیم به وسیله‌ی مجلس شورای ملی اعلام می‌شود.

در واقع ماده‌ی سوم، مراجعه به افکار عمومی یعنی «رفراندوم» بود. آن روزها حجج اسلام ساکن نجف به دلایلی، از جمله انقلاب عراق، به ایران مهاجرت کرده بودند. سردار سپه در روز ۶ فروردین برای ملاقات آقایان راهی قم شد. در آن ملاقات روحانیون از سردار سپه خواستند که دولت از جمهوری جلوگیری کند و صدای خلق را بخواباند. سردار سپه روز بعد به تهران بازگشت و بیانیه‌ای را با امضای «رئیس‌الوزراء و فرمانده کل قوا، رضا» صادر کرد که در آن «یگانه مرام و مسلک خود را حفظ و حراست عظمت اسلام» و «بزرگ‌ترین وظیفه و نصب‌العین خود را ترقی اسلام و احترام به مقام روحانیت» معرفی کرده بود و اعلام کرده بود که «با علما و حجج در قم تبادل نظر کردیم و ... مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نماییم عنوان جمهوری را موقوف» نمایند.^۱

میرزاده عشقی می‌گوید «حالا وقتش نیست»

میرزاده عشقی از مخالفان سرسخت جمهوری بود، و همچنین از مخالفان سردار سپه. او در اردیبهشت ۱۳۰۳ مقالاتی را در مخالفت با جمهوری نوشت و در تیرماه همان سال کشته شد. اصل حرفش این بود که «حالا وقتش نیست». نظرش این بود که سلطنت قاجار باید ادامه یابد و تجربه‌ی مشروطیت کامل شود. عشقی مانند بسیاری از مخالفان جمهوری قضیه‌ی ایجاد جمهوری را بازی عوامل خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت رفتن دزدان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی ائتلاف هرچه بیشتر مال ملت.^۲ او صعود رضاخان را خطرناک می‌دید و نظرش این بود که

۱ همان، ص ۶۳.

۲ قائد، محمد، عشقی سیمای نجیب یک آنارشویست، ۱۳۹۷، تهران: نشر ماهی، ص ۱۸.

ماندن قاجاریه که دست کم به مقتضای روزگار و از سر ناچاری با مخالفان کنار می‌آید بهتر از روی کار آمدن خودکامه‌ی جباری است که دلیلی برای سازش با کسی نمی‌بیند، از این‌رو وقتی جمهوری خواهی در ایران اوج گرفت، عشقی نبرد قلمی علیه جمهوری را آغاز کرد.^۱

عشقی در مخالفت با جمهوری نوشت: «گمان می‌کنم در قلابی بودن جمهوری مطالعاتی به عمل آورده‌ام و پرواضح شده است که این جمهوری جمهوری نبود.» عشقی جمهوری را «جمهوری قلابی» می‌نامید و در مقاله‌ای با عنوان «جمهوری نابالغ» نوشت: «چیزی که خیلی مضحک به نظر می‌رسد این است که گوسپندچران‌های سقز جمهوری طلب شده‌اند و این گوینده با یک‌من فکل و کروات ضد جمهوری هستم.» همچنین نوشت که تمام اُس و اساس فکر جمهوریت «یک مقاله‌ی ترجمه‌شده از روزنامه‌ی وقت ترکیه، چند مقاله و شعر و یک جریده، یک کنفرانس ضیاءالواعظین، یک تصنیف و های و هوی چند نفر استفاده‌چی، افراشتن چند عدد پرچم قرمز در بیرون دروازه‌ی دولت و ... بالاخره پیداشدن یک اتومبیل حاوی آقایان» بوده است و «حاصل همه‌ی این‌ها را بنا شد اسمش را بگذاریم: جمهوری. خدا برکت به ایرانی. این طفل یک‌شبه ره صدساله می‌رود.^۲ روشن است که عشقی از مبارزات جمهوری خواهانه‌ی ایرانی‌ها که از زمان محمدشاه قاجار زمزمه‌های آن بلند شد و بعد در انقلاب مشروطه و پس از آن ادامه یافت اطلاعی نداشته است که تمام «فکر جمهوریت» را تقلیل می‌دهد به مواردی که فهرست می‌کند.

اما عشقی از «جمهوری واقعی» تعریفی داشت. از نظر او جمهوری واقعی چیزی است که «اول کله‌ی مردم را عوض کند و بعد کلاه آن را». آن چیزی که عده‌ای راه انداخته‌اند «جمهوری قلابی» است و اگر «این نغمه واقعاً جمهوری بود و این کلمه به نام خدعه برای ایجاد یک حکومت دیکتاتوری و ارتجاعی و مضر به حال ملت و مملکت تهیه نشده بود و حقیقتاً اشخاصی با افکار طبیعی خود در این موقع این کلمه را عنوان

۱ قائد، صص ۶۴ و ۶۵.

۲ همان، ص ۶۵.

می‌کردند و واقعاً میل داشتند که ایران راستی‌راستی جمهوری شود، آیا آن وقت آزادی‌طلبان و توده‌ی چیزفهم مملکت با این عنوان همراهی می‌کردند؟ خیر. آیا باز هم به آن جمهوری جمهوری قلابی گفته می‌شد؟ نه. ولی آن وقت آن جمهوری را جمهوری نابالغ می‌خواندند.» به نظر عشقی مسئله «زمان» است و آن زمان زمان برقراری جمهوری ایران نبود، «جمهوری سی سال مقدمه لازم دارد و حتماً باید با دست اقلأً دو هزار نفر دیپلمه‌ی دارالفنون دیده اجرا شود.» او خطاب به جمهوری خواهان نوشت: «شما الغبای جمهوری را بنویسید و بر تمام ابناء مملکت بیاموزید، بعد کتب ابتدایی جمهوری را تصنیف و تعلیم کنید، آن‌گاه خواهید دید که تمام آحاد و افراد و جوانان آینده هرچه می‌نویسند و آن‌چه می‌خوانند همه جمهوری است، نوک قلم‌ها و صفحه‌ی کاغذها و درون قلب‌ها و مغزها مملو از جمهوری است. آن‌گاه اگر در سراسر مملکت برای محافظت سلطنت مشروطه، آهن و آتش موجود شود، چون مردم جمهوری می‌خواهند، چون قلب‌ها جمهوری می‌خواهند، چون دماغ‌ها جمهوری می‌خواهند، آن وقت می‌بینید جلوگیری از جمهوری محال و ممتنع خواهد بود.» عشقی جمهوریت را مرحله‌ای در مسیر تکامل می‌دید که می‌تواند در وقت مناسب شکل بگیرد، «در این مملکتی که دارالفنونش کمتر از یک خانه‌ی قدیمی است؛ در این مملکتی که پستش با الاغ اداره می‌شود، در این مملکت جهل، در این مملکت خشت‌وگل، در این مملکت چاروادارها و بالاخره در این سرزمین چرک و شپش، جمهوریت چه معنی داشت؟ ... ما قبل از جمهوری هزار درد بی‌درمان دیگر داریم که باید در فکر علاج آن‌ها باشیم ... ما دارالفنون می‌خواهیم، ما خط آهن می‌خواهیم، ما به استخراج معادن محتاجیم.»

به نظر محمد قائد تلقی عشقی از توده و ملت سرشار از تضاداندیشی و تناقض‌گویی است، عشقی ملت را تمامیتی مقدس و قابل اتکا، اما جمع یا دسته‌های مردم را گله‌هایی سزاوار تحقیر می‌داند. به نظر عشقی «جمهوری در مملکتی که هنوز قسمت اعظم اهالی آن معنی قانون و مشروطه را درست نفهمیده‌اند، در مملکتی که صدیک اهالی به خواندن و نوشتن ساده قادر نیستند، در مملکتی که سراسر آن جهل و خرافات است، در مملکتی که به همه‌چیز محتاج است جز جمهوری. جمهوری شدن چنین مملکتی عیناً زناشویی یک دختر پنج ساله است با یک پسر هفت‌ساله.» در واقع عشقی جمهوری‌خواهی ایرانی‌ها در سال ۱۳۰۲ خورشیدی را پیوند نابالغان می‌دید؛ مردمان

نابالغ خواستار یک جمهوری نابالغ. و باز هم به قول قائد محمدعلی شاه قاجار هم استدلال می‌کرد که ایرانی‌ها هنوز به حد دخالت در معقولات نرسیده‌اند و تا ایران انگلستان نشود، ترتیب‌دادن یک پارلمان صحیح ممکن نیست، اما در قرن هجدهم جمهوری ایالات متحده‌ی آمریکا را جمعیتی متشکل از چهار میلیون چوپان و کشاورز و پیشه‌ور و صنعتگر مهاجر ایجاد کردند و همین تحول سیاسی راهگشای رشد اجتماعی شد، شاید در جاهای دیگر هم چنین ترتیبی ممکن باشد.^۱

بهار می‌گوید جمهوری خواهان تنها ماندند و تند رفتند

به نظر محمدتقی بهار این جمهوری از یک سو مانند مشروطه بود. مشروطه‌طلبان از طبقه‌ی دوم اجتماع بودند و طبقه‌ی اول و سوم با آن‌ها مخالف. جمهوری خواهان هم از طبقه‌ی دوم اجتماع بودند و طبقه‌ی اول و سوم با آن‌ها مخالف. از سوی دیگر جمهوری تفاوتی با مشروطه داشت. مشروطه بر ضد دولتی بس فاسد و درباری تباه و پادشاهی مستبد بود و علما و روحانیونی مثل سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی و آخوند خراسانی از آن حمایت می‌کردند، اما جمهوری بر ضد حکومت مشروطه و قانون اساسی بر پا شد. جمهوری خواهان مقابل پادشاه ایستادند و از او خواستند بر خلاف وظیفه‌ی قانونی‌اش و به میل جمهوری خواهان کار کند، آن‌ها با درباری درافتادند که چیزی نبود و دخالتی در کارها نداشت، علاوه کنید بر این‌ها موافقت جدی سردار سپه با جمهوری که مشکوک بود و سبب احتیاط بسیاری از مردم شده بود، آن‌ها فکر می‌کردند نتیجه‌ی این جمهوری دیکتاتوری رضا پهلوی خواهد شد و درست هم فکر می‌کردند. از این‌رو علما و اشخاص متنفذی که با مشروطه‌طلبان همراه شدند با جمهوری خواهان همراه نشدند، جمهوری خواهان تنها ماندند و تند رفتند و فقط می‌خواستند با قدرت سردار سپه کار را پیش ببرند، ولی پیش نرفت. بهار اذعان می‌دارد که فکر جمهوریت پاک و بی‌آلایش بود و همین پاک‌ی مؤسس به راه افتادن جمهوریت شد، اما شیوه‌ی کار و فکری که پشت آن بود پخته و ورزیده نبود. در ایالات

^۱ همان، صص ۶۸ و ۶۷.

بیشتر مردم و حتی اکثر طبقه‌ی دوم گنج شده بودند و اصرار نظامی‌ها و امیرلشکرها برای ارسال تلگراف جمهوری‌خواهی به تهران بر گنجی و مقاومت و مخالفت مردم می‌افزود. مردم احمدشاه را «احمد علاف» می‌نامیدند، آن وضع را نمی‌خواستند، اما جمهوری‌خواهان هم می‌خواستند همان شب عید سال ۱۳۰۳ کار سلطنت را تمام کنند و جمهوری اعلام کنند.^۱ برخی هم می‌گفتند مجلس حق ندارد در خصوص رژیم مملکت و تغییر قانون اساسی کاری انجام دهد و اگر مردم خواهان تغییر رژیم هستند باید «رفراندم» شود و از عامه‌ی مردم رأی گرفته شود. اما جراید آن‌قدر عجول بودند که با چند تظاهرات در حمایت از جمهوری‌خواهی نتیجه گرفتند که عموم مردم با نظام جمهوری موافق هستند^۲، در صورتی که این‌طور نبود.

۱ بهار، صص ۳۹ تا ۴۱.

۲ همان، ص ۵۵.

صفحه‌های مارش جمهوری نابود می‌شوند

روزی که بسته‌های صفحه‌های مارش جمهوری با آواز قمرالملوک وزیری وارد پست‌خانه شد، نماینده‌ی کمپانی که برای تحویل‌گرفتن آن به پست‌خانه رفت با مأموران ویژه‌ی دولت وقت مواجه شد. آن‌ها صریح گفتند که دستور دارند از تحویل صفحه‌ها خودداری کنند. جواب آخرشان این بود که برنامه به‌هم خورده و رژیم جمهوری‌ای در کار نخواهد بود، بنابراین از تحویل صفحه‌ها معذورند. صفحه‌های محبوس در پست‌خانه دیگر نه به بازار آمد و نه به دست کسی رسید. پس از آن که رضاخان فاتحه‌ی جمهوری را خواند و قبای پادشاهی را راست بر بالای خود دید، پخش مارش جمهوری ممنوع شد و اگر صفحه گرامافون آن را نزد کسی می‌یافتند مجازات زندان در پی داشت. قمرالملوک آرزو داشت یکی از آن صفحه‌ها را به یادگار داشته باشد اما نتوانست. مهندس محمدعلی گلشن ابراهیمی بنیانگذار فرهنگ صوتی ایران بارها ضمن گفت‌وگو با زبیده جهانگیری، دخترخوانده‌ی قمرالملوک وزیری، به تأکید گفته که صفحه‌ی جمهوری را دارد و سالم و پاکیزه است. و گفته در آن زمان که تحویل صفحه‌ها موقوف شد یکی از کارمندان پست در غیاب مأمور مخصوص به سراغ بسته‌ها رفته و یکی دو صفحه برای خودش برداشته است. سال‌ها بعد این کارمند هنردوست این صفحه را در اختیار مهندس گلشن ابراهیمی می‌گذارد که او هم پیش از درگذشتش در مرداد ۱۳۸۰ این آثار را به ملت ایران تقدیم کرد که اکنون باید در موزه‌ی موسیقی باشد.^۱

زن‌ها گیس جمهوری می‌بافند

جمهوری‌خواهی در ایران سال ۱۳۰۲ بی‌نتیجه ماند. مشروطه جوان بود و احمدشاه قاجار هم با تمام ضعف‌هایش خودش را پادشاه مشروطه می‌دانست. علما و روحانیون جمهوری را برابر با بی‌دینی می‌دانستند و مشروطه‌خواهان تأکید داشتند به متن قانون اساسی مشروطیت وفادار بمانند و به رضاخان اعتماد نداشتند، به همین دلیل چهره‌های

^۱ جهانگیری، ص ۶۴

متنفذی مانند مشیرالدوله پیرنیا، دکتر محمد مصدق، مؤتمن‌الملک، سیدحسن مدرس، میرزاده عشقی و بسیاری دیگر از چهره‌های سیاسی آن روزگار از جمهوری خواهی حمایت نکردند و خواستار حفظ قانون اساسی مشروطیت شدند، آن‌ها پیش‌بینی می‌کردند که از دل آن جمهوری دیکتاتوری دیگری درمی‌آید. با این همه، دیکتاتوری از در دیگری وارد شد. در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ مجلس به سلطنت پهلوی رأی مثبت داد. مورخان دوره‌ی پهلوی کوشیدند فصل جمهوری خواهی در سال ۱۳۰۲ و نقش رضاخان در این فصل از تاریخ به فراموشی سپرده شود و آن را یا ننوشتند یا کامل ننوشتند.^۱ رضاشاه به مشروطیت وفادار نماند. او به بهانه‌ی برقراری امنیت داخلی هر مخالف یا منتقدی را ترور یا تبعید و زندانی کرد، قانون اساسی را تغییر داد و خودش همه کاره‌ی مملکت شد. در واقع رضاشاه ظاهر مشروطه را حفظ اما آن را از محتوای واقعی‌اش تهی کرد. رضاخان با زور و به اتکای قشون جمهوری را می‌خواست و با زور و به اتکای قشون جمهوری را کنار گذاشت، سه سال پس از شاه‌شدنش با زور و به اتکای قشون حجاب را از سر زنان برداشت و بعد پسرش محمدرضاشاه، به‌خصوص پس از کودتای ۱۳۳۲، با زور و به اتکای قشون سرکوب و استبداد پدرش را ادامه داد. استبداد پهلوی تا سال ۱۳۵۷ بر ایران حاکم بود. سال ۱۳۵۷ انقلاب ایرانیان نتیجه داد و نظام پادشاهی در ایران از میان رفت. این بار روحانیون با خواست جمهوری همراه بودند اما بعد شرط «اسلامی» بودن گذاشتند. سرانجام جمهوری اسلامی، با وجود اختلاف نظر در میان احزاب و گروه‌های مختلف انقلابیون، تأسیس شد. امروز که زمستان سال ۱۴۰۱ خورشیدی است، صفحه‌ی مارش جمهوری با آواز قمرالملوک و ساز مرتضی‌نی‌داوود و شعر عارف در موزه‌ی موسیقی چه باشد چه نباشد، هنوز نوای جمهوری خواهی ایرانیان مکرر به گوش می‌رسد. و حالا مردم با شعارهایی که علیه هر نوع ولایتی سر می‌دهند شاید به خواست جمهوری هم فکر می‌کنند. وقتی به زنان و شیوه‌ی مبارزات‌شان در این میدان بنگریم می‌توانیم بگوییم بسا که امروز جمله‌ی مهدقلی‌خان هدایت بیشتر در وصف اوضاع باشد که گفت: «زن‌ها لاف آزادی می‌زنند و گیس جمهوری می‌بافند». آیا

زن‌ها گیس جمهوری می‌بافند

وقت آن نرسیده که لحظه‌ای درنگ کنیم و بپرسیم اصلاً «جمهوری» چیست و چه اصولی دارد؟